

میلعلما وه

ءایلوا اءی نیشنم ه تیمها

کولسد ریسمر د تقافر ماگیاچ و

تانااید

ی نار هط ی نیسدن سحدمحم دیسد جاد الله تعیا
مّرسد الله سّدق



مِجْرَلًا نِاطِيْشَلَا نِمَ لِلّٰهِ ذُو عَا
 مِجْرَلًا نِ مَحْرَلَا اللّٰه مَسْب
 دَمَحْم مَسَاقَلَا يَ اَتِيْبِنَا وَا نَدِيْسِي اَع اللّٰه يَ لَصُو
 نَعَمَجَا مَهْنَادَا عَا يَ اَع مَنَعَلَلَا وَا نِيْر هَا طَلَا نِيْبِيْطَلَا هَلَا يَ اَعُو

ایندل‌ها و ادخل‌ها ابی‌نیشنم توافت

ی‌تقو روطچه‌ک مدرکی‌مس اسحا ار ناشیا ی‌امیسو ار ناشیا تلاحاً اعقاو اقا موحرم نامز رد نم و! دندش دراو ی‌سندقم ی‌اضف کیرد راگنا و دندشی‌مش‌اشبو و چ‌هتبه دندشی‌م ناشناتسود ع‌مج دراو ه‌ک - تسه‌ش‌هار رد و ریسرد ن‌اسنا اب‌ه‌ارمه‌ه‌ک ی‌تشارب ن‌ا زا رظنفرصد - ه‌ک‌تسا تی‌عقاو ک‌ی‌ن‌یا ی‌روما ریاسه‌ه‌ب، اهراک ریاسه‌ه‌ب، اه‌فر د ریاسه‌ه‌ب، س‌لاجم ریاسه‌ه‌ب، م‌ینکی‌م ماگذا اهاج ریاسه‌ه‌ب [ی‌تقو] - درادنت‌ب‌حصد ی‌اج‌ن‌اشه‌لئسم رگید اهنأ ب‌خ، ن‌یدی‌ی‌هاهدأ م‌یوگی‌م‌ن‌لااح - ن‌یدتم مدرم ولو مدرم‌ه‌ک ات‌ن‌یمز زا توافت م‌ینیبی‌م‌لاصا، فرط‌ن‌ا و فرط‌ن‌یا دارفا ن‌یمه، اهن‌او‌خ‌زامن‌ن‌یمه، اهن‌یدتم‌ن‌یمه - در یگبرار ق‌دها و خبر رایعم رد ه‌کنیا هن‌ا! تسا ن‌امسا

در طرز تفکرها، حرف و نقل‌ها، آنچه را که نُقل مجالس هست، الآن، قبل، بعد. مردم در چه فضاهایی سیر می‌کنند، مردم از چه می‌گویند، خواست مردم چیست؟! روز را به چه امیدی به شب می‌آورند، شب را به چه نیتی به روز می‌آورند که چه کنند؟! - خب داریم می‌بینیم دیگر، اینها چیزی نیست که بخواهیم از صندوق در بیاوریم، مشخص است - و بعد نگاه می‌کنیم به این مکتب و به این مدرسه و اینکه چه به ما یاد دادند و چه گفتند و با روش خودشان موقعیت فعلی ما را روشن کردند، که الآن چه کنیم، [می‌بینیم فرق بسیار است].

ایندل‌ها اب‌ه‌جاوم رد ن‌اگرزب‌لااح

اینکه من خدمت رفقا عرض می‌کنم که این کار را بکنید، این کار را بکنید، فلان کنید، اینها چیزهایی نیست که من از پیش خودم بگویم. اینها مسائلی است که ما با لحظه‌لحظه مصاحبت و حیات با آن بزرگان به دست آوردیم؛ و الا از این قضایا کسی بخواهد وارد بشود چه ضرری به من می‌رسد، چه نفعی به من می‌رسد، چه فایده [ای برای من دارد؟! یا در مسائل دیگر [همینطور]. من می‌بینم [همان] قدم اولی که برداشته شده است، این قدم اول دوری از خداست. همان قدم اول که برداشته شده ابتعاد از رضای الهی و خسران است. وقتی که الآن ساعت دو و نیم روز شنبه هست، دیگر این وقت بر نمی‌گردد تمام شد؛ دو نیم شد دو سی و پنج، دو و سی و پنج شد دو و چهل تمام شد رفت؛ اینها چیزی نیست که بخواهد ما بازایی داشته باشد و برگردد.

ی‌م‌ه‌جاوخلوقه‌ه‌ب‌اعقاو ه‌ک‌ی‌یاچنأ رد، دندرواً نوریب‌ه‌ارد راغ‌زا ار ناشدوخ ن‌اگرزب‌لااح
 دیامرف:

... *** ن‌اگتشر فس‌ف‌ن‌زا ی‌متشگل‌ولم‌ه‌ک‌ن‌م

ما که آرزوی این را داریم که یک خوابی ببینیم و یک نسیمی بر ما بوزد، یک مکاشفه‌ای پیدا شود، یک [چیزی] از آن فضای روحانی گیرمان بیاید، در یک مجلسی شرکت کنیم که از آن فیوضاتی که به‌واسطه ملائکه در آن مجلس است و نازل می‌شود بهره ببریم نفسی تازه کنیم، هوایی تازه کنیم؛ حالا پیغمبر می‌فرماید این چیزهایی که شما می‌گویید، ما آن بالا بالا بالا‌هایش را آن ملائکه مقرب، آن رؤسای اینها که جبرائیل و میکائیل و ... باشند، من از نفس آنها دل‌گیر می‌شوم! آن وقت ببینید این خواجه به کجا رسیده که هم‌چنین مطالبی را مطرح می‌کند، می‌گوید: من یک معیّت و اتّحادی با ذات

محبوب پیدا کردم که تمام این مظاهر را مُعَد می‌دانم، از اینکه بخواهم به محبوبم اتصال [داشته باشم]. همین‌که می‌خواهم به او توجه کنم [این مظاهر مرا دور می‌کنند]. اینها مظاهر محبوب من است. من الآن با محبوب خودم نشستم حرف می‌زنم. اینها مظاهرند، جبرائیل مظهر است، میکائیل مظهر است، اسرافیل مظهر است، اینها همه مظاهرند. این چیزهایی که اصلاً دست ما به اینها نمی‌رسد. بعد آن وقت همین می‌آید و می‌فرماید که

1. و تیر از ایشکی می‌ملاء لاقم و لاق *** ...

من که در غار حراء آن طوری هستم، اصلاً نمی‌خواهم رنگ مکه را ببینم، نمی‌خواهم رنگ افرادی که در آنجا هستند و مردم و بت‌پرست‌ها و بیا و برو و اینها [را ببینم]، برای خودم هستم، نه آزارم به کسی می‌رسد، نه کسی دیگر به من کاری دارد، [من همه اینها را برای تو تحمل می‌کنم]. چون تا وقتی که در غار حراء هستیم کسی به ما کاری ندارد. همه گرفتاری‌ها از وقتی شروع می‌شود که بخواهیم این کوه حراء را رها کنیم و در دل مردم بیاییم؛ از آنجا گرفتاری شروع می‌شود. و الا تا وقتی در غار حراء هستیم [مردم می‌گویند:] ولش کنید، حالا هر چه هم شده دیگر [ولش کنید]. بالأخره - نعوذ بالله - یک مشکلی پیدا کرده یا چیزی شده که در آن غار رفته است، به کسی هم کاری ندارد.

اهناسنا تپاده ردی هذا عایلوا و همننا، ن اربمایپ تیرومأم

مهر ارشاد یقین دیا، ت سا فقومه اجنیا رد ت دوز ریس هک دنکی م ادیب تیرومأم [ربمایپ] نیمه دعب و ت سا متا رهظم ربمغیب بت سا ربمغیب ریس [همادا] نیا، اهنیا و همکن نایم رد ربمغیب ندما. بی هدب همادا داد تکرر دوشی مذمه کار داغ اب. دهدب تکرر ار هممه و دیایب دیایب لجت نیا رد و ت سا مظعا لجت گنج. دریگب ار دارفا تسد یکی یکی، دروایب فیلاکت، دروایب نید، دروایب تعیرش دیایب دوش دنلب دیایب مراچیپ و، دیریمب تخبذب و دیریمب ماخ مرانگن و مرید و مشکب ار امشد دیایب ریشمشاد اب [دیوگب]. دز ادنیب هار ار ناترس مه دعب و لوغشم فلع و با مه ایند نیا رد ی زور دنچ نایپراچ و دنفسوگ دننام و دیریمب ی ناوید ی گدنز زا ار امشد مهاوخی م، دش ی ناوید ی گدنز مکنیا! دیریمب ناتدوخ ای و دننک حبذ و دنزبب دننیشک تمحز مکنلام هممه هک ی تاقولخم نیا ی ارب مه و [ت سا] ش دوز ریس ی ارب مه، نیا و. مر وایب رد مه یروطن نیمه اهنیا [هک دوشی مذر و طنیا]. ت سا هدروا دوجو مه ار دارفا نیا یکی یکی مدرک ی لجت ادخ، لاسد تصد یکی، لاسد ماجنپ یکی، لاسد لهج یکی، دنکر مع لاسد یسی یکی. دنورید و دنیایب ی تحار نیمه، مینیبی م مه ار اهلاس داتشه ن لا ام. یورب یروطن نیمه دعب - داتشه ش رخا رگید - لاسد داتشه، داتفه زرت، مینیبی م ار ناشیاهه فایق؛ مینیبی م، همامع نو دب هچ رسد مه همامع هچ، مینیبی م مه ار اهلاس دوز تسبیب زامه ی تقو ن ا ز لاسد داتفه ی نعید! دراند ی توافقه لاسد تسبیب اب، مینیبی م ار ناشیاهن درک تبحص ی تسبیب هار رد نوچ؟! ی درکن ی قرف هک ت ای گللسد تسبیب اب اقا بز؟ ی دش هچ هتشدگ ت ای گللسد

صاخشا نایم رد، دارفا نایم رد. دندروا نوریب راغزا ار ناشدوخ و دندما ناگرزب نیا لاد: دندومرفی م نم مه اقا موحرملوقه مه، ن ا، نیا دندرک راینخا قیفر ات دنچ، دندما؛ میدرک ادیب م ناق دجسم نیا رد هک دوی ی ناوچ ات دنچ نیمه میدوبن ار هط رد ام هک ی تدم نیا مرمت»
«دوب ام مرمت نیا

خب، ایشان هم می‌توانستند مثل بقیه بروند و حالا هر [چه که پیش آمد و اهمیتی به مسئله ندهند]. اما نه، آمدند خودشان را به مسجد و به صحبت و به تبلیغ و به جلسه محدود کردند. جلسه شب سه شنبه گذاشتند، شب‌ها در مسجد قائم حدیث قدسی ناتسود ی ارب³ دندادی م حیضوت ار² سیب ای ی سیب ای، رتی مومع لکشده، دارفا ی ارب ی مومع یردق کی. دنتشاذگ معمج رصع مسلج ناشدوخ ی صوصخ ن ا هک دوی نیا ناشده طقف تا عاسد نیا مامت رد و اهت بحصد نیا مامت رد و دنتشاذگ معمج حبصد مسلج

1. 411. لزغ، ظفاد ناوید .

2. 141- 131 ص، 8 ج، ی فاکلا .

3. 225- 159 ص، تیاور و تیاو رد قلاخا ی نابم هچ دوش عوجر .

دندکن هفاضا ناشدوخ زا ،دندکن دایز و مک .دایز هذ مک هذ ،دنیوگب هومرف ادخل و سر هک ار یزیچ .دنیوگب مدرم یارب ار نامه ،دندومرف هچ همنأ .دندز نفر د یتحلصم
 هجیتد بدخ و تفر و تفرگو و تفریذپ ،ش تداغس هب اشوخ ،ش لاد هب اشوخ تفریذپ یسکر ه لاد ،ش لاد هب اشوخ دصرد یس هز ادنا نامه هب تفریذپ دصرد یس یسکر ه و .دریگی مش دوخ مه ار شا صاخشا ،دارفا بی گداما و ویت نازیم و فورظ نأ فلاتخا بسد رب و .تفریذپ دصرد لهج یکی .دندکی م قرف و دنتسه توافقتم

ریاسزا [اجنیا اعقاو] :دنیوگی مه رتکد یاقا ش یامرف قبط هک منکی م ضرع هذ هک ی تقو انهلف هلئسم هک دندایم ار نیا همه و اقر رظن مه و تسا نیا ناشیا رظن مه .«تسا توافقتم [رگید یهاج میتسه گرزب نأ هب بستنم هک یاطساو کی ناونع هب اجنیا رد طقف ام .دراد دندب هب یطابترا چیه :دیوگی م دنیبی م فرط نأ و فرط نیا ار نم یسکر ه .درک راکنا دوشی مزار نیا [.مینکی م تبحص] باسنا فرص نیمه طقف .«تسا ناشیا یگذنم رش هیام» :میوگی م «؟دیتسه هملع یاقا هذ اقا امش» نسد نیا زا و .رکشته و نونم یلیخ» :میوگی م ام .دندرک شوخلد باسنا نیمه هب مه اقر و تسا نار بجاقر تمه یارب نامدوخ یلبنت نأ و میز ادنای م اقر یور ار نامراب و مینکی م هداقتسا عوسد مه نظ .«الله عاشن! مینک

کولسد ریسمر د تقافر هاگیاج

دشکبار ناسنا راب و دریگبار مدآ تسد .دریگبار مدآ تسد دیاید یزور کی هک تسا نیمه قیفر ی مدهنت اهنت ش یورد» :اقا موحرم لوقه هب مه نأ هک ،دهاوخی م نیمه یارب ار قیفر مدآ هصلاح و اهنت» :ناشیا لوقه هب و ،دناشنی م شوخرانک مه ار شوخر قیفر ،دش ش بیصن یزیچ کی ی تقو .«دروخ زا ،دنیبی م شوخ زا [ار بلطم] ش یورد نوچ .«تسین ی شیورد طرش ،تسین تقافر طرش ی اهنت؟! هچ یارب ی اهنت رگید [تسا روطنیا ی تقو] ،دنیبی م رگید یاج

و این مسئله رفاقت مسئله ای نیست که [مربوط به حضور شخص خاصی باشد]. یعنی اصلاً ارتباطی به بنده ندارد. این یک جریانی است، یک جمعی است یک محفلی است که - بدون رودریاستی و بدون هیچ تواضع - جای دیگر نیست و این قضیه را باید قدر بدانیم و نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشیم. در این جریان هرچه بیشتر گرمی ایجاد کنیم، انس را بیشتر کنیم، هر کاری که از دستمان بر بیاید برای اینکه بتوانیم این محفل را یعنی جمع رفاقت [را حفظ کنیم، انجام بدهیم]. حالا فرقی نمی کند اهواز باشد، شیراز باشد، تبریز باشد، قزوین باشد، طهران باشد، اصفهان باشد هر جا می خواهد باشد، همه یکی است چون فقط شهر فرق می کند و مکان متفاوت است و الاصل و ربط یکی است.

من در همین سفر اخیری که عتبات مشرف بودم. وقتی که می نشستم در عتاب مقدسه واقعاً می دیدم اصلاً خودم را از این جمع رفاقی نمی توانم جدا ببینم و جدا حس بکنم، [تا] اینکه خب بخواهم دعا بکنم. می دیدم که خود همین جمع، جمع این رفاقت، خودشان هستند حضور دارند، و جدایی معنا ندارد که انسان بخواهد خودش دعا کند. شخصی برای کسی بخواهد دعا کند، برای فردی بخواهد دعا بکند [باید از او جدا باشد]. و هر چه به این مطلب بهتر رسیدگی بشود نفعش بیشتر به خود انسان می رسد، و خود انسان بهره می برد.

اقر عجد جاهتبا و ماجسنا داجیا ربی نار هظ هملع دیکات

ره ،یراکره .تسین ناهنپ قلخ ملاء و رما ملاء ماگید زا ی نزوس هذ هز ادنا هب ولو ی لمع چیه ماجنا یراکره یسکر ه و تسا طبض اهتبا همه تسا تبث اهتبا همه ،ی اهر طاخره ،ی لایخره ،ی رکف اقا موحرم دوخ هک میریگی ش یورد ار شور و هار نامه مه ام سپ .تسا هدر بش دوخ ار ش عفت دهدب مه هب بجوم و ماجسنا بجوم هک یراک رتشیب هچره» :هکنیا هب دندومرفی م هیصوت ناشیا اقر هب .«دهدب ماجنا ار نأ دیاب ناسنا ،تسه عجد نیا جاهتبا و طاسبنا و ی تحار و ی شوخ و ی مرگ و ی گتسویپ راکل ابند دهاوخب یسکر ه و تسا ی صخش هلئسم کی کولسد هلئسم هک دوشن روصد تقو کی و

و یرکذ لا احو و هچب و نز ابد هر خلاً ابد و لز نم رد دیاید بشد مه دعب و دوربش دوخ بسکل ابند و ش دوخ
، رتمهل ناسم ، تسده ناسنا هار و ریسد زا شیخ بنیا ! هن [! دوشب هامت و دهدب هاجنا] یروتسد و ینلاف
دریگی مل کشد هک تسا تیعقوم نیا رد و عامتجانیا رد و تقافر یاضف رد
تاروتسد هب و ینابم هب میناوتب رتشیب هچره هکنیا یاربدهدب قیفوت ام همه هب دنوادخ هک الله عاشن!
«دییامرفب»: دنیوگی مام هب مه دعب و دندرک هبرجت و دنتفر ناشدوخ و دندومرفن اگرزب هک ار هچنأ هب و
رد و میتفگ و میدمأ» [دنیوگی م]. ظفاحادخ ، دنوری م و دنیوگی م مه دعب و . الله عاشن! [مینک لمع]
دنوری م و دنکی م ادا ار ناشناسر و ، درادی مذ هگزار همه مه ادخ رگید و «. میتشاذگن اترایتخا
دمحمل آ و دمحمی اعل صد مهللا